نگاه

چلسی در پی سومین قهرمانی پیاپی

دیوید لیسی

در روزگاری نه چندان دور چنین ایده‌ای که چلسی می‌تواند به قهرمانی سه‌گانه‌اش در لیگ برتر دست یابد، بیشتر چیزی بسان یک پیشگویی سرگیجه‌آور بود. اما اکنون اینگونه به چشم می‌آید که تا «هت‌تریک قهرمانی» این تیم در انگلستان بیش از ۹ ماه شکیبایی لازم نیست. از منظر آمار و ارقام همه چیز حاکی از این است که چلسی می‌تواند در این فصل به سومین قهرمانی‌اش به چنین رکورد ارزشمندی دست پیدا کند. این تیم در طول دو فصل اخیر تنها ۶ بار از حریفان شکست خورده و نکته جالب این است که دو باخت از این نتایج در انتهای هر فصل به‌دست آمد؛ زمانی که قهرمانی چلسی مسجل گشته بود. افزودن میشائیل بالاک و آندری شوچنکو به پیکره تیم آنچنان که این مجموعه را دیدنی‌تر و جذاب‌تر به چشم می‌آورد، رسوخ‌ناپذیر و تسلیم‌نشدنی نیز می‌نماید. گرچه ثروت و سرمایه‌های بی‌کران رومن آبراموویچ و در کنار او توانایی‌ها و قابلیت‌های والای فنی ژوزه مورینیو، از چنین مجموعه‌ای یک قهرمان با شخصیت بسیار والا، ساخته است اما تاریخ به ما می‌گوید که رسیدن به «هت‌تریک قهرمانی» آنچنان که شاید در نظر اول به ذهن می‌آید، آسان و شدنی نیست. در طول تاریخ تنها چهار تیم موفق شده‌اند به‌چنین مهمی دست پیدا کنند. هادرسفیلد «۱۹۲۴ تا ۱۹۲۶»، آرسنال «۱۹۳۱ تا ۱۹۳۴»، لیورپول «۱۹۸۱ تا ۱۹۸۴» و منچستریونایتد «۱۹۹۹ تا ۲۰۰۱» چهار باشگاهی بودند که با نیل به «هت‌تریک در قهرمانی» نامشان را در کتب تاریخ جاودانه ساختند. چلسی، البته در تابستان تحول و انقلاب عظیمی که در هسته و شالوده تیمی که محور آن بر جان تری، کلود ماکلله و فرانک لمپارد می‌چرخد، ایجاد کرد کمی ما را از چنین ایده‌ای دور می‌سازد. حضور میشائیل بالاک در خط میانی، احتمالاً سبب می‌شود تا نقش و اثر فرانک لمپارد به حاشیه رانده شود و از دیگر سوی، جدا شدن دو مهره تهاجمی و ارزشمند این تیم در فصول اخیر یعنی دمین داف و ایدور گودیانسن سبب می‌شود تا انتخاب‌های این تیم در آن ناحیه محدود شود. خب! تمام تیم‌ها دستخوش تغییرات گسترده‌ای می‌شوند و نمی‌توان این را عملی نادر قلمداد کرد اما آنچه که ما را از چنین هت‌تریکی توسط چلسی مایوس می‌سازد این است که در هر چهار تیم ذکر شده که در قهرمانی سه‌گانه کرده‌اند نکته‌ای جلب نظر می‌کند و آن این است که آنها در این راه، هیچ‌گاه پایه و اساس مجموعه‌شان را در معرض دگرگونی و تغییرات وسیع قرار ندادند. قبول دارم. بله! منچستریونایتدی که در سال ۲۰۰۱ با بالا بردن جام، توانست به «هت‌تریک قهرمانی» دست یابد، در خط حمله آنچنان که در سال ۱۹۹۹ به مهارت‌های گلزنی اندی کول و دوایت یورک وابسته بود، متکی نبود اما خب! نمی‌توانیم از حضور فوتبالیست‌های بزرگ و نیرومندی چون روی کین، رایان گیگز، پل اسکولز، دیوید بکام، تدی شرینگام و نیکی بات در چنین مسیری بی‌اعتنا باشیم. تنها سه تغییر و تحول ارزنده و قابل بحث این تیم را می‌توان پیتر اشمایکل، دنیس اروین و گری پالیستر قلمداد کرد. لیورپول نیز هنگامی که در اوایل دهه ۸۰ به سه‌گانه‌اش در قهرمانی دست یافت دگرگونی و تغییرات بسیار اندکی را تجربه کرد. در سال ۱۹۸۴ که این تیم به هت‌تریک در قهرمانی دست یافت، مهره‌هایی چون فیل تامپسون، تری مک درموت و ری کندی از این تیم هجرت کرده بودند ولی در دیگر سوی، حضور بزرگانی بسان کنی دالگلیش، گریم سونس، ایان راش، آلن کندی، ری ویلان، آلن هنسن و مارک لاورنسن آن اندازه ثمربخش و ارزنده تلقی می‌شد که این تیم به سه‌گانه‌اش دست یابد. هت‌تریک قهرمانی لیورپول و منچستریونایتد در لیگ برتر، در همان بحبوحه ثبت چنین رکوردی، با قهرمانی و موفقیت آنها در میدان‌های اروپایی توام شد. لیورپول در سال ۱۹۸۴ به قهرمانی در اروپا دست یافت و منچستریونایتد نیز در سال ۱۹۹۹ چنین تصویری را برای خود ترسیم کرد. اضافه بر این که در همان سال من یونایتد به قهرمانی در جام حذفی نیز نائل شد. خرج‌ها و ریخت و پاش‌های چلسی، آن‌گونه به نظر می‌آید که آنها به همان اندازه که برای قهرمانی در لیگ قهرمانان اروپا چشم‌اندازی وسیع ترسیم کرده‌اند، برای موفقیت دیگر لیگ برتر نیز خود را مهیا کرده‌اند. در این قاب، مورینیو بی‌شک برای اینکه پس از سرآلکس فرگوسن نخستین مربی‌ای باشد که در لیگ برتر به یک سه‌گانه می‌رسد، از هیچ تلاشی دریغ نخواهد کرد. هربرت چاپمن در هادرسفیلد توانست این تیم را در سال‌های ۱۹۲۴ و ۱۹۳۴ به قهرمانی در لیگ قهرمانی انگلستان رهنمون سازد. او پس از آن دو دستاورد ارزنده به آرسنال کوچ کرد و در این تیم هم در سال‌های ۱۹۳۱ و ۱۹۳۲ به دو قهرمانی در این کشور دست یافت. در فصل بعد هنگامی که به نظر می‌رسید چاپمن و آرسنال برای ثبت یک هت‌تریک پس از شاهکار «هادرسفیلد» خود را آماده می‌کنند، هربرت چاپمن، ناگهان، در سن ۵۵ سالگی از ذات‌الریه درگذشت. جانشین او جان الیسن، ژورنالیست و مفسر فوتبال بود که عنان امور را به دست گرفت. او در سال ۱۹۳۴ موفق شد در نخستین فصلش، با قهرمانی آرسنال این تیم را به سه‌گانه‌اش هدایت کند، هر چند به ایده خیلی‌ها این «تام ویت تکیر» بود که در ابعاد فنی، مسئولیت تمام امور را برعهده می‌گرفت. پس از آن در لیورپول و در سال ۱۹۸۴ که این تیم در جست‌وجوی رسیدن به چنین عنوانی بود، هنگامی که باب پیسلی آنها را در دو قهرمانی پیشین همراهی می‌کرد، سرانجام از فوتبال کناره‌گیری کرد و این «جو فاگان» بود که توانست به قهرمان کردن این تیم در سال ۱۹۸۴ یک «هت‌تریک در قهرمانی» به قرمزها هدیه کند. با اینکه جو فاگان عمر کاری کوتاه مدتی در این تیم داشت و خود را در میان عصر رهبری باب پیسلی و کنی دالگلیش می‌دید، اما به هر حال، او در تاریخ لیورپول نامش را برجسته ساخته است. در چنین تصویری، شخصیت و سیمای چلسی بیش از آنکه به لیورپول و منچستریونایتد در عصر نزدیک شباهت داشته باشد به هادرسفیلد و آرسنال سال‌های بسیار دور، نزدیک است. نه هادرسفیلد و نه آرسنال تا پیش از ورود هربرت چاپمن «که اشاره شد که او در هر دو تیم به دو قهرمانی دست یافت» به قهرمانی دست نیافته بودند و چلسی نیز تا پیش از ورود ژوزه مورینیو تنها به همان تک قهرمانی‌اش در نیم‌قرن پیش دلخوش بود. با این حال هنوز چلسی، به‌رغم دو قهرمانی اخیرش در لیگ برتر نه شباهتی به آن مجموعه پرسرعت و خلاق سرآلکس فرگوسن در سال‌های رویایی تیمش دارد و نه بازی دیدنی و اعجازآور لیورپول بیل شنکلی، باب پیسلی و کنی دالگلیش را در یادها زنده می‌کند. به‌رغم تمامی سرمایه‌گذاری‌های سرگیجه‌آور و تمام‌نشدنی رومن آبراموویچ اما نمی‌توانیم در برهه‌هایی از مسابقه که کسالت و بی‌روحی‌اش کاملاً ملموس به نظر می‌رسد در انتظار یک حرکت حیرت‌انگیز و دیوانه‌کننده جیان فرانکو زولا نشست تا بلکه چنین خاکستری به هوا برخیزد. اگر مورینیو نتواند به سه‌گانه‌اش در لیگ برتر دست یابد، به‌رغم حیرت‌انگیز بودن، اما نمی‌توان نسبت به دستاوردهای دو سال اخیر این پرتغالی بی‌اعتنا بود.

منبع: گاردین

الماس تراش خورده شرق در اردوگاه غرب

بالاک نماد تضاد و قدرت

اولی هسه لیشتن برگر
ترجمه: وصال روحانی

میشائیل بالاک مردی سرشار از تضادها و علامت‌های سئوال است. او می‌تواند به زبان روسی با رومن آبراموویچ صحبت کند اما نمی‌تواند با مطبوعات انگلیسی به زبان این کشور مصاحبه کند. با این حال او بزرگترین نماد فوتبال آلمان در حال حاضر است و چنان باوقار و در عین حال محکم بازی می‌کند که حتی فرانتس بکن باوئر افسانه‌ای معترف است که بالاک او را به یاد ایام جوانی و شروع دوران بازیگری‌اش می‌اندازد. هنگامی که هنوز به قلب خط دفاعی نرفته و هافبک وسط بازی می‌کرد.

...

میشائیل بالاک متولد سال ۱۹۷۶ در گورلیتز است که شهری نیمه‌مطرح در آلمان شرقی سابق و شهری مهجور در آلمان واحد فعلی است. او فوتبال را در خیابان‌های شهر چم‌نیتز یاد گرفت که بر کوهپایه‌های «اور» در شمال آلمان شرقی پیشین واقع است. پدر و مادر او که اولی مهندس بود و دومی یک زن خانه‌دار، وقتی میشائیل فقط یک سال سن داشت از گورلیتز به چم‌نیتز کوچ کرده بودند و از این طریق بود که کاپیتان سال‌های بعد آلمان سر از این شهر درآورده بود. البته در آن زمان (به خاطر زمامداری کمونیست‌ها) به آن شهر کارل مارکس اشتاد می‌گفتند. هر چه بود میشائیل در آن فضا رشد کرد. «من و سایر بچه‌های محل هر روز جمع می‌شدیم و فوتبال بازی می‌کردیم. ساعت اجتماع‌مان، بعد از اتمام مدرسه بود. ما از نسل گذشته‌ایم. آن موقع کامپیوتر نبود. ما فقط فوتبال را داشتیم.» با این حال کم مانده بود که فوتبال بالاک را نداشته باشد و او را از دست بدهد. در آن زمان‌ها در آلمان شرقی رسم بود که کارشناسان ورزش آن کشور هر چند مدت یک‌بار به مدارس این کشور سر بزنند و بچه‌های مستعد را نشان کنند، تخصص آنها را در یک ورزش خاص تخمین و حدس بزنند و سپس در آن رشته و به واقع در یک مدرسه ورزشی مختص آن رشته به کار گیرند. اینچنین بود که آن کارشناسان رای دادند بهترین فوتبالیست نسل فعلی آلمان بیشتر به درد اسکیت روی یخ می‌خورد. برای آنها (آلمان شرقی سابق) این مسئله بسیار مهم بود که در ورزش‌های المپیکی به مدال‌های بسیاری برسند و حاکمیت خود را بر جهان نشان بدهند و آن را به عنوان یک وسیله تبلیغاتی در صحنه سیاست به کار گیرند. فوتبال در سلسله مراتب آن کشور و در معادلاتی که گفتیم، در ته جدول قرار می‌گرفت. آخر آن همه تلاش کنند تا یک مدال ببرند؟ اسکیت ده‌ها مدال داشت و میشائیل می‌توانست چند تایش را نصیب آلمان شرقی کند.

■ چه کسی فوتبال را می‌خواهد؟

در آن زمان‌ها بازیگرانی مثل ریکو اشتین‌مان که هافبک تیم فوتبال کارل مارکس اشتاد بود هواداران زیادی در آن شهر داشت که یکی از آنها خود بالاک بود ولی اگر کل فضای کشور را مبنا می‌گذاشتیم، ستاره‌های فوتبال آدم‌هایی گمشده در جامعه بودند و سوپراستار محسوب نمی‌شدند. درست است که زندگی تامین شده‌ای داشتند اما ستاره‌های سایر ورزش‌ها که مدال‌های المپیک‌ها را برای آلمان شرقی درو می‌کردند، آنها را زیر سایه خود محو می‌ساختند. یکی از آنها کریستین اتو بود که در المپیک ۱۹۸۸ سئول ۶ مدال طلا در شنا گرفت. شاید شانس بالاک در این بود که اولاً حاضر به پرداختن به رشته اسکیت روی یخ نشد و دوماً تلاش او در رشته فوتبال در دوره‌ای انجام شد که دیوار برلین فرو ریخته و دو آلمان واحد شده بودند. او ذاتاً مقاوم‌تر و خوش‌روحیه‌تر نیز بود و می‌توانست کارهای سخت را هم آسان کند. «فقط دو سه هفته‌ای از سقوط دیوار برلین می‌گذشت که ما از این سمت (شرق) به آن سمت (غرب) رفتیم. اوضاع مساعد نبود. خرید زیادی نکردیم. نگاهی به اطراف کردیم تا ببینیم چه خبر است و سپس مستقر شدیم. با کمترین امکانات.» اما او می‌دانست چه خبر است. مدت‌ها طول کشید تا ستاره‌های غربی به دل او بنشینند و او حضور و بازی‌شان را بپسندد. در حالی که جام جهانی ۱۹۹۰ در ایتالیا برگزار می‌شد و تیم ملی پرتوان آلمان با رهبری قیصر به قهرمانی می‌رسید و همه جا تحت‌الشعاع این واقعه قرار داشت، بالاک چندان هم جذب و محو این اتفاق نشده بود. «خب، قبول دارم که ماتیوس، فولر و کلینزمن بازیکنان بسیار خوبی بودند، اما برای ما بچه‌های شرق ستاره‌ها و افراد ارزشمند حقیقی کسان دیگری بودند. برای من ستاره اصلی همچنان ریکو اشتین‌مان بود. کسی که زحمت کشیده و بدون حمایت و امکانات اوج گرفته بود.» طی زمان برگزاری جام جهانی ۲۰۰۲ خبرنگاران یک روزنامه چاپ برلین، استیفن هانیش را که اولین مربی بالاک در کارل مارکس اشتاد بود، تعقیب کردند تا از زیر زبان او درباره میشائیل حرف‌هایی را بکشند. «خب، میشائیل زمانی که به ما پیوست ۷ سال بیشتر نداشت ولی می‌توانست با هر دو پا شوت بزند و طوری قشنگ به توپ ضربه می‌زد و آن را کنترل می‌کرد که انگار ۱۰ سال است دوره می‌بیند.» هانیش شاید اولین مربی‌ای بوده باشد که تحت‌تاثیر استعدادهای غیرمتعارف بالاک قرار گرفت اما قدر مسلم این که آخری نبود. یواخیم مولر دیگر مربی کارل مارکس اشتاد در آن سال‌ها می‌گوید: «میشائیل با آن سن کم می‌توانست هر کاری را انجام بدهد و حتی با سر هم به خوبی به توپ ضربه می‌زد. چه پاس‌های قشنگی با بیرون پا می‌داد. اصلاً نمی‌شد باور کرد، آن هم فقط با ۱۰ سال سن.» ۸ سال بعد از آن تاریخ یک مربی دیگر شاغل در آلمان شرقی سابق که نامش راینهارد هافنر بود و مربیگری چم‌نیتز را بر عهده داشت، متوجه نوجوانی شد که در پست مدافع وسط سوئیپر توپ می‌زد و با این وجود در هر فصل به طور متوسط ۳۰ گل می‌زد. او امروز می‌گوید: «نگاهی به بالاک انداختم و زود به یاد بکن باوئر افتادم.»

■ طبیعی و ذاتی

شاید هم در آن دوران بسیار مرسوم بود که هر بازیکن جوانی بدرخشد، بلافاصله با قیصر قیاس شود. این مسئله حالا هم متداول است، ولی چیزی در بالاک وجود داشت که این قیاس را منطقی‌تر جلوه می‌داد و آن «طبیعی و ذاتی بازی کردن» او بود که فقط نزد بزرگان (مثل قیصر) دیده می‌شود. چه بکن باوئر در گذشته و چه بالاک در حال حاضر استعدادها و مهارت‌هایی را داشته‌اند که به دشواری می‌توان توصیف و توجیه و ریشه‌یابی کرد. این گونه آدم‌ها به خاطر اقتدارشان مورد تقدیر و احترام قرار دارند اما به ندرت عشقی را نسبت به خود برمی‌انگیزند. قیصر در مورد بالاک گفته است: «وقتی میشائیل پا به توپ است، اصلاً به آن نگاه نمی‌کند و نگاهش دائماً به بالا است و اطراف و یارانش را نگاه می‌کند تا یک یار بی‌محافظ را بیابد و توپ را به او برساند. عده‌ای فکر می‌کنند که این کار را به خاطر غرورش انجام می‌دهد. اصلاً این طور نیست. او به توپ نگاه نمی‌کند، چون نیازی به این کار ندارد. توپ زیر پای او کاملاً رام است. خود من نیز همین طور بودم.» یک خصلت رایج و جاری در فوتبال آلمان گرامیداشت کسانی است که پرکارند و با سلاح تلاش، هرگونه کمبود احتمالی نزد خود را بی‌اثر می‌کنند. برتی فوگتس هم نمونه خوبی در این زمینه بوده است. بازیگرانی مثل بالاک در این ارتباط همیشه شک‌برانگیز هستند زیرا علاوه بر سختکوشی مهارت فنی و هوش هم دارند و ژرمن‌ها را به یاد سال‌های طلایی‌شان (۱۹۶۴ تا ۱۹۹۶) می‌اندازند.

...

در سال ۱۹۹۷ اتو رهاگل معروف کایزرسلاترن را به لیگ دسته اول آلمان بازگرداند و تصمیم گرفت اکثر نیروهای قبلی تیمش را که باعث صعود تیم از لیگ دسته دوم شده بودند، حفظ کند و دست به ترکیب تیم نزند. یک بازیکن جوان که او به ترکیب تیمش اضافه کرد، بازیکنی ۲۱ ساله بود به نام بالاک که در آن زمان عضویت تیم ملی امید آلمان را داشت. در همان زمان نشریه کیکر او را یک «الماس تراش نخورده» توصیف کرده بود. هر چه بود رهاگل برای او نقشه‌ها داشت و می‌خواست بالاک را جانشین میروسلاو کادلک مدافع سوئیپر تیمش کند که ۳۳ ساله شده بود و یا به جای آندریاس برمه مشهور به میدان بفرستد که طبعاً در ۳۷ سالگی رنگ و نمای سابق را نداشت. با این حال طی ۱۲ ماه بعدی بالاک چیزی نشد که انتظارش می‌رفت و به درستی شایع شده بود که بین او و مربی‌ای که ۷ سال بعد از آن یونان را قهرمان مسابقات یورو کرد، اختلاف افتاده است. او به شدت احساس دلتنگی می‌کرد و هر روز به خانه‌اش در چم‌نیتز زنگ می‌زد تا صدای پدر و مادرش را بشنود و قوت قلب بگیرد. رهاگل در طلیعه پاییز ۲۰۰۶ در مورد آن روزها می‌گوید: «خب، به بالاک بازی‌های زیادی نمی‌دادم، نه این خاطر که ضعیف بوده باشد، بلکه می‌خواستم به آرامی جای پایش را در تیم بیابد و دچار شتاب و استرس نشود.»

■ غم انگیز و دردناک

بعضی استدلال‌های رهاگل، حرف ندارند و غیرقابل رد کردن هستند زیرا در پایان همان فصل کایزرسلاترن اولین تیم در تاریخ فوتبال آلمان شد که در همان اولین فصل پس از صعود از دسته دوم به دسته اول بوندس‌لیگا، قهرمان این رقابت‌ها شده است. برای بالاک این یک روند یادگیری غم‌انگیز و تا حدی دردناک بود. حتی فصل بعدی (۱۹۹۹ - ۱۹۹۸) هم با نشستن بالاک روی نیمکت ذخیره‌های لاترن شروع شد و این در حالی بود که هم کادلک به تیم دیگری فروخته شده و هم برمه به کلی بازنشسته شده بود. با این که برتی فوگتس سرمربی وقت تیم ملی آلمان در آخرین هفته‌های حضورش در این سمت برای جبران شکست ژرمن‌ها در جام جهانی ۹۸ یک تیم بسیار جوان را برای دو دیدار دوستانه در اواخر تابستان آن سال برگزید و بالاک را هم جزء آن تیم قرار داد، اما میشائیل اصلاً به میدان نرفت. خود او ۸ سال بعد از آن تاریخ می‌گوید: «آن دعوت بیش از آنکه به من بهره برساند، ضرر رساند و روحیه‌ام را خراب‌تر کرد. بدتر از همه حرف‌هایی بود که رهاگل نثارم کرد. او گفت: هی میشائیل، می‌دانی چرا فوگتس تو را هم همراه خودش برد؟ به این خاطر که سایر بازیکنان آلمان به قدری در جام جهانی بد بازی کرده بودند که او مجبور بود یک سری چهره تازه را انتخاب کند. او اجباراً شماها را انتخاب کرد.» ۷ هفته طول کشید تا میشائیل برای حضور در یک مسابقه تیم باشگاهی‌اش انتخاب شود، کایزرسلاترن آن دیدار را ۰ - ۴ به باین مونیخ باخت، اما بالاک برترین مرد میدان بود و ماموریت مهار استفان افنبرگ را برعهده داشت. در هفته‌های بعدی او باز هم بهتر شد و حالا یارانش هم از او تعریف می‌کردند، یکی سیریاکو اسفورتزای سوئیسی بود که می‌گفت: «من همیشه معتقد بوده‌ام که بالاک می‌تواند از بهترین مدافعان و هافبک‌های وسط دنیا شود و او به آرامی این را ثابت خواهد کرد.» خود بالاک بیشتر دوست داشت در پست مدافع وسط بازی کند، اما رهاگل او را مکرراً به هافبک وسط می‌برد و اسفورتزا را دفاع آخر می‌گذاشت. با این حال مدیران کایزرس که پی به ارزش‌های او برده بودند از وی خواستند که قراردادش را تمدید کند. وقتی بالاک امتناع کرد و گفت بهتر است صبر کند تا ببیند اوضاع چطور می‌شود و سپس براساس آن اقدام کند، به رهاگل آنقدر «بر» خورد که تا ۴ ماه بعد از آن تاریخ با وی صحبت نمی‌کرد. ریشه‌های این غیض به حدی است که حتی امروز هم رهاگل از بالاک انتقاد می‌کند. وقتی یورگن کلینزمن از میشائیل خواست که در جام جهانی اخیر قدری عقب‌تر بنشیند و به مرکز خط میانی آلمان که بیش از حد جوان و کم‌تجربه بود، یاری برساند، رهاگل طی مصاحبه‌ای در یونان گفت: «بالاک این شکلی است. او دوست دارد نزدیک محوطه جریمه خودی بایستد و همان‌جا چرخ بزند، مدیر برنامه‌های او خیلی کوشیده است تا وی را به یک ستاره بزرگ جهانی بدل کند، اما معلوم شد که نتوانسته است!» به خاطر مسائل فوق جای تعجب ندارد که بالاک در سال ۱۹۹۹ از استادیوم فریتز والتر به «بای‌آرنا»ی باير لورکوزن کوچ کرد. در هفت سال فیمابین او واقعاً بدل به یک ستاره جهانی شده و غلط بودن برخی از حرف‌های رهاگل را به اثبات رسانده است، ولی حرف‌های مربی ۶۸ ساله و معروف آلمانی نمایانگر برداشت‌ها و انتظارهای پایان‌ناپذیری است که همیشه از بالاک می‌رود و هر چقدر هم که کارهای بزرگ انجام بدهد، دیگران از او کاری بزرگتر را می‌طلبند. او در سیستم‌های کاری اوتمار هیتزفیلد و فلیکس ماگات در باین مونیخ هم یک ارباب نشان می‌داد اما حتی وقتی از او خواسته می‌شد که جلو نرود و به دنبال گلزنی نباشد، مردم انتقاد می‌کردند و می‌پرسیدند که چرا شمار و معدل گلزنی وی کاهش یافته است و او را از این بابت محکوم می‌کردند و می‌گفتند او دیگر آن بازیکن ماجراجوی زمان حضور در لورکوزن نیست که آمار گلزنی‌اش شگفت‌انگیز می‌نمود. فصل پیش میشائیل در ۲۶ بازی خود برای باین مونیخ ۱۴ گل زد که از حاصل کار سه مهاجم از چهار مهاجم باین بیشتر بود و از قضا اکثر آن گل‌ها هم گل‌های حساسی بودند که امتیازاتی را به طور مستقیم به باین بخشیدند.

■ حتی خودی‌ها

با این حال قدرناشناسی درباره این الماس (که حالا در تضاد با گذشته بسیار هم تراش خورده است) حتی به تیم خود او نیز بسط می‌یافت. «اولی هوینس» مدیر داخلی باین در پی یکی از بازی‌های این تیم که به برتری ۱-۳ تیمش بر اشتوتگارت انجامید و بالاک به دلیل محرومیت در آن غایب بود، گفت: «وقتی بالاک نیست ما منطقی‌تر و بهتر بازی می‌کنیم زیرا وقتی او هم هست دائماً توپ‌های بلند به قصد وی ارسال می‌شود و یا خود او به دفعات پاس‌های بلند صادر می‌کند اما وقتی نیست سایرین مجبورند توپ را به روی زمین ببرند و از حرکات ترکیبی بیشتری سود جویند.» یک بحث قدیمی هم درباره بالاک وجود داشته و آن میزان توان و قوه رهبری و نیازها و خصایل مربوط به کاپیتان بودن در وی است. پس از پیروزی ۰-۲ ژرمن‌ها در برابر سوئد در مرحله یک‌هشتم نهایی جام جهانی امسال یورگن کلوپ مربی ماینتس گفت: «اگر هنوز عده‌ای هستند که شک دارند خصوصیات فرماندهی در بالاک هست، بهتر است به تیمارستان بروند.» او به یک صحنه خاص طی بازی اشاره کرد و گفت وقتی هنریک لارسن مهاجم سوئدی از بین تمام مدافعان آلمان عبور کرده و می‌رفت که گلزنی کند، ناگهان بالاک سر برآورد و چنان بر لارسن فشار آورد که او مجبور شد توپ را خراب کند و همان مسئله نشانگر توان مدیریت در این بازیکن است. سه سال پیش از آن گونتر نتزر هافبک بزرگ دهه ۱۹۷۰ فوتبال آلمان و کارشناس حاذق سال‌های اخیر فوتبال این کشور گفته بود: «بالاک ذاتاً و رفتاراً کسی نیست که به درد لیدر بودن در یک تیم بخورد و شاید این به خاطر محل رشد او بوده باشد. او در آلمان شرقی به دنیا آمده است و در آن سیستم به همه یاد داده بودند که در خدمت جمع باشند و چیزی فراتر از آن را نطلبند.» اما پایه‌های استدلال نتزر چوبین بود. او از یاد برده بود که یکی از ستاره‌ها و لیدرهای اصلی فوتبال آلمان در دهه ۱۹۹۰ نیز یک بازیکن از آلمان شرقی سابق بود و او ماتیاس سامر نام داشت. به علاوه بالاک به خاطر شجاعت ذاتی و بازی دلاورانه‌اش می‌توانست نماد و پیشتاز نسلی باشد که بزرگترین عیبش متوسط بودن و عادت کردن به این خصلت بوده است.

■ تکل بی‌منطق؟

شاید هم تمامی این مسائل از بازی نیمه‌نهایی جام جهانی ۲۰۰۲ سرچشمه می‌گرفت. او تک گل آن دیدار را زد تا آلمانی‌ها ۰-۱ بر کره جنوبی فایق آیند و فینالیست شوند اما یک تکل ریسکی هم روی پای بازیکن کره‌ای رفت که او را دواخطاره و از حضور در بازی فینال محروم کرد. آلمانی‌ها بدون او بازی فینال را ۰-۲ به برزیل باختند و قهرمانی را از دست دادند و استدلال و اعتراض اکثر ناظران این بود که بالاک چون می‌دانست که با یک اخطار دیگر کلکش کنده است، نباید تحت هیچ شرایطی آن کار را می‌کرد. چهار سال بعد از آن در جام جهانی خانگی کمتر کسی به عقل و ویژگی‌های بالاک شک کرد ولی باز هم توقعات از او به حدی کمرشکن رسید و کسی به این نکته توجهی نکرد که در یک تیم سراسر متوسط و فاقد ستاره بالاک نمی‌تواند به تنهایی عامل قهرمانی باشد. شاید بهترین حرف را کارل هاینس ریدله درباره او زده باشد. مردی که با گل‌هایش بوروسیا دورتموند را قهرمان باشگاه‌های اروپا در سال ۱۹۹۷ کرد، می‌گوید: «بحث درباره بالاک و ایرادگیری از او هیچ‌گاه پایانی ندارد و شاید فقط وقتی قدر او را بدانیم که وی بازنشسته شده و کفش‌ها را آویخته باشد.» فعلاً چنین احتمال و برنامه‌ای فراروی او نیست او نه تنها به یک تیم متوسط نپیوسته بلکه به یکی از پرمهره‌ترین و برنامه‌دارترین باشگاه‌های جهان (چلسی) ملحق شده و دوروبر او مملو از ستاره است ولی این یک تست تازه برای او در ادامه سلسله تست‌های یک شرقی سختکوش در اردوگاه غرب است. بازی او و حاصل کارش در استنفورد بریج ثابت می‌کند که وی برای درخشش باید حتماً با مشتی بازیکن معمولی همکار باشد و یا در تیم ژوزه مورینیو هم می‌تواند گلیم‌اش را از آب بیرون بکشد. هر حکمی می‌دهید، خواهش می‌کنیم فقط نگویید که او بازیکن خوبی است زیرا این اولین چیزی است که حتی یک بچه هم در مورد بالاک دلاور به آن پی می‌برد.

منبع: Four Four Two

نکته

جام جهانی ۱۹۹۰ در ایتالیا برگزار می‌شد و تیم ملی آلمان با رهبری قیصر به قهرمانی می‌رسید و همه جا تحت‌الشعاع این واقعه قرار داشت، بالاک چندان هم جذب و محو این اتفاق نشده بود. «خب، قبول دارم که ماتیوس، فولر و کلینزمن بازیکنان بسیار خوبی بودند، اما برای ما بچه‌های شرق ستاره‌ها و افراد ارزشمند حقیقی کسان دیگری بودند. برای من ستاره اصلی همچنان ریکو اشتین‌مان بود. کسی که زحمت کشیده و بدون حمایت و امکانات اوج گرفته بود.»

میشائیل بالاک:
متولد ۱۹۷۶
شهر گورلیتز آلمان شرقی
باشگاه‌ها:
کایزرسلاترن
باير لورکوزن
باین‌مونیخ
چلسی

نگاه

زندگی دوباره

زمانی برای فراموشی ورود به دنیایی دیگر

کوین مک کارا*
ترجمه: سهیل نوری‌پناه

احساسات و عقاید میهن‌پرستانه، این روزها، بازار چندان پررونقی ندارد و مانند همیشه این رقابت‌های باشگاهی خواهند بود که مردم فوتبال‌دوست را ماه پس از ماه به سوی خود میخکوب خواهد کرد و بر این بستر و در این نقطه، مسئولیت مهمی بر دوش لیگ برتر انگلستان سنگینی خواهد کرد تا غم‌ها و خاطرات تلخ مردم این کشور را که برخاسته از نمایش و عملکرد کسالت‌بار و مایوس‌آور تیم ملی این کشور در جام‌جهانی بود بزداید و این یکی از امتیازات لاینفک چنین ماجرایی است. هنگامی که حضور کم‌دامنه و نه چندان گسترده استعدادها و نخبگان بریتانیایی در این لیگ بدل به بحرانی بلندمدت و کهنه شده، نباید این گونه تصور کرد که همه منتظر آن هستند تا به عنوان نمونه، فرانک لمپارد را آماده‌تر و پرفروغ‌تر از مدلی ببینند که در آلمان مشاهده کردند. بلکه هواداران چلسی می‌دانند که در صورت عدم درخشش لمپارد، چندان اوضاع بحران‌مانندی به وقوع نپیوسته است، چون آنگاه می‌توانند بر فروغ و آمادگی میشائیل بالاک امید داشته باشند.

بله در استنفورد بریج همه چیز رویایی و یگانه جلب‌نظر می‌کند اما شخصیت و کاراکتر بارز لیگ برتر را باید «چندملیتی» بودن آن دانست. مثلاً اسپرز - تاتنهام‌هاتسپر - حتی پیش از آنکه مایکل کریگ را به منچستر یونایتد فروخت، با آینده‌نگری، به سراغ دیدیه زوکورا ساحل عاجی، هافبکی که تجربه‌اش بر کریگ می‌چربد، شتافت و با بهایی نزدیک به ۸/۲ میلیون پوند او را از آن خویش ساخت. بهایی که تاتنهام نیمی کمتر از آن مبلغی را که بابت فروش کریک از یونایتدها دریافت کرد، خرج کرد. آنچه که بدیهی است، تاتنهام خود را بسیار چشم‌نواز و درخشان تقویت کرده است. آنها تلاش خستگی‌ناپذیری خواهند داشت برای قرار گرفتن در یکی از ۴ سهمیه لیگ قهرمانان اروپا در فصل آینده. همین تقلا و کوشش برای حضور موفق آنها در لیگ برتر انگلستان - شاید قهرمانی تلقی ناباورانه به نظر می‌رسد - می‌تواند سبب جذابیت و کشش شود. به چلسی بنگرید که چگونه خود را با انتخاب‌های فراوان نشان داده، آنچنان که با یک توفان گهگاهی نیز کشتی‌اش در مسیرش راسخ و استوار به حرکت ادامه می‌دهد. مثلاً ماجرای اختلاف ویلیام گالاس با مورینیو که نشأت گرفته از عدم حضور مدافع فرانسوی در اردوی آمریکا این باشگاه بود، بیش از آنکه سبب افروختن آتش بحرانی مهیب باشد، یک دغدغه عادی را شکل می‌دهد و نه افزون‌تر. چلسی چنین مصائب و تشویش‌هایی که گاهی از ستاره‌هایش قوام می‌یابد را پذیرفته است. پرسش‌های زیادی در خصوص اوضاع جدید چلسی مطرح می‌شود. گمانه‌زنی‌هایی از این دست که آیا میشائیل بالاک خواهد توانست تا توانایی‌ها و قابلیت‌هایش را با لیگ برتر تطبیق دهد؟ و دیگر اینکه آیا شوچنکو مردی که به مرز ۳۰ سالگی خواهد رسید و در حالی که از روزهای پرفروغ و فرازگونه‌اش نیز فاصله گرفته، می‌تواند پاسخ قابل قبولی باشد به ضعف گلزنی این تیم در خط حمله؟ اگر

مجموعه‌ای در لیگ برتر یافت شود که بتواند چلسی را هنگامی که با رکود و بحران، دست به گریبان می‌شود، از پای درآورد، آن لیورپول است. تیمی که چند روز پیش از آنان یک ناکام بزرگ در کامیونیتی شیلد ساخت و می‌توان از نظرات و عقاید تند و ناملایم ژوزه مورینیو در خصوص این تیم اینگونه برداشت کرد که تا چه حد تیم رافا بنیتس سازمان‌یافته و شایسته عمل می‌کند. تا حدی که بدل به مانع و خطری سخت در مسیر موفقیت چلسی و مورینیو شده است.

لیورپول در این مدت دردسرهای بسیاری برای چلسی و مورینیو ایجاد کرده است. کنار گذاشتن و مغلوب کردن آنها در لیگ قهرمانان دو سال پیش در نیمه‌نهایی، فرستادن چلسی به نبرد بزرگ و دشوار در برابر بارسلونا در فصل گذشته که به خاطر قرار گرفتن لیورپول در صدر گروهی که چلسی در آن دوم شد حاصل شد، حذف از نیمه‌نهایی جام حذفی انگلستان در فصل گذشته و در مقابل لیورپول و نیز آخرین رویارویی نیز که توام شد با ناکامی چلسی در برابر قرمزها در دیدار سمبلیک کامیونیتی شیلد. گرچه در چند دیدار تدارکاتی و دوستانه اخیر لغزش‌ها و خطاهای نابخشودنی از این تیم مشاهده شد اما قرمزها در لیگ برتر پیشرفت قابل توجهی از خود ارائه داده‌اند و با به خدمت گیری جرمین پنانت و کریگ بلامی آنگونه به چشم می‌آید که حال از تنوع تاکتیکی بیشتر و منعطف‌تری بهره خواهند جست. سپس می‌توان به منچستر یونایتد و سرآلکس فرگوسن در رتبه دوم نظر افکند. با اینکه شرایط فرگوسن چندان رضایت‌بخش و امیدوارکننده نیست اما چشم‌انداز پیرمرد اسکات